

پژوهشی اجمالی
در
ادبیات عامیانه ایران

تدوین
سید وهاب قیاسی



۶۱۰۶۱



پژوهشی اجمالی در ادبیات عامیانه ایران

تدوین

سید وهاب قیاسی



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۹۵

سرشناسه: قیاسی، سید وهاب، ۱۳۳۰-
 عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی اجمالی در ادبیات عامیانه ایران / تدوین سید وهاب قیاسی
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۴
 مشخصات ظاهری: ۶۶۴ ص.
 شابک: 978-964-423-998-4
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: ادبیات عامه ایرانی
 موضوع: فرهنگ عامه - ایران
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۴ پ ۹ق/ ۳۹۷۶ PIR
 رده بندی دیویی: ۸۰۹۹ فا
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۸۲۲۳۲



انتشارات اطلاعات
 تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۳۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
 تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۲۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

پژوهشی اجمالی در ادبیات عامیانه ایران

تدوین سید وهاب قیاسی

ویراستار: انسانه قارونی
 حروف نگار: زهره حلویی
 صفحه آرا: رحیم رضایی
 طراحی جلد: رضا گنجی
 حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
 چاپ اول: ۱۳۹۵
 شمارگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۹۹۸-۴ ISBN: 978-964-423-998-4

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

ارزش معنوی این اثر را تقدیم می‌کنم
به ارواح پاک، عزیزان سفرکرده،
پدر و مادرم و پدر و مادر همسرم

فهرست

مقدمه ۱۷

سخنی با خواننده محترم ۲۹

بخش اول / شرح و تعاریف

ادبیات چیست؟ ۳۳

ادبیات عامیانه چیست؟ ۳۵

لالایی‌ها ۳۶

مثل‌ها و متلک‌ها ۳۷

ضرب‌المثل‌ها ۳۹

چیستانها ۴۰

شعرها و ترانه‌ها ۴۰

لطایف ۴۳

داستان ۴۴

داستانهای بلند (رُمان) ۴۶

داستانهای کوتاه (نوول) ۴۶

حکایات ۴۷

داستانهای اساطیری (افسانه‌ها) ۴۸

قصه‌های استعاره‌ای ۶۶

قصه‌های تمثیلی ۶۷

بخش دوم / نمونه‌ها

داستانهای افسانه‌ای و حکایات	۷۱
کچل تنوری	۷۱
آدم خوب آدم بد (داستان دو برادر)	۷۳
ماه‌پیشانی و مارپیشانی	۹۱
افسانه آه	۹۲
گیلگمش	۹۵
کُرّه برّی	۱۲۰
ننه غاری	۱۲۲
بی‌بی ناردونه	۱۲۴
ملک ابراهیم	۱۲۷
سنگ صبور	۱۳۱
اسب آبنوس	۱۳۳
سبزعلی سبزه‌قوا	۱۵۰
دیو و بچه‌های گم‌شده	۱۵۸
راه و بیراه	۱۵۹
ابوقیر و ابوصبر	۱۶۲
سه دزد حریص	۱۸۳
دوستان نااهل	۱۸۶
بابای خارکن	۱۹۲
زخم زبان	۱۹۷
فرار از سرنوشت	۱۹۹
شاهزاده تیغ‌زن	۲۰۲
سرنوشت خواجه نصیر لوطی	۲۰۵
ننه مومی	۲۰۸
زن گرفتن حاجی نون‌نخور	۲۱۰
تات محمد لُر	۲۱۴
جمیل و جمیله	۲۱۷
ثروتمند حسود و مار	۲۲۶
حمال و رمال	۲۲۹

۲۳۱	 حکایت سندباد
۲۶۱	 مثل‌ها
۲۶۱	 دویدم و دویدم (روایت تهرانی)
۲۶۲	 دویدم و دویدم (روایت کاشانی)
۲۶۲	 دویدم و دویدم (روایت کرمانی)
۲۶۲	 دویدم و دویدم (روایت سیستان و بلوچستانی)
۲۶۳	 دویدم و دویدم (روایت مشهدی)
۲۶۳	 یک «اوسنه» قدیمی از زبان مردم خراسان
۲۶۴	 خاله سوسکه
۲۶۸	 موش و سموره
۲۶۹	 کلاغ و گربه
۲۶۹	 روباه و کلاغ
۲۷۳	 گنجشگ و طاووس
۲۷۴	 اردک و طاووس
۲۸۲	 شتر خوش باور
۲۸۸	 خرچنگ و مرغ ماهیخوار
۲۹۲	 داوری گربه
۲۹۶	 همکاری موش و زاغ
۳۰۳	 خرگوش باهوش
۳۰۷	 ماهیخوار توبه‌کار
۳۱۱	 موش و مار
۳۱۷	 شغال خرسوار
۳۲۵	 پند خرگوش
۳۲۸	 هادی دی، هودی دی، منیدیم (روایت آذربایجانی - شهر اهر)
۳۳۱	 گنجشک آشی‌مشی (روایت نهاوندی)
۳۳۲	 خره خراطی می‌کرد (روایت یزدی)
۳۳۲	 توکه ماه بلند در آسمونی (روایت تهرانی)
۳۳۳	 یک بُز و نیم بُز (روایت همدانی)
۳۳۴	 گنجشک آشی‌مشی
۳۳۵	 اتل مثل توتوله

۳۳۵	جم جمک برگ خزون.....
۳۳۵	خورشید خانم آفتاب کن.....
۳۳۵	حاجی لک لک تو کجایی.....
۳۳۵	گنجشک کی که قبای نو پوشید.....
۳۳۶	گنجشک اشی ماشی.....
۳۳۸	گنجشک اشی مشی (روایت بروجردی).....
۳۳۸	یکی بود و یکی نبود (روایت دوریجان سامن ملایر).....
۳۳۹	بیکی بود بیکی نبود (روایت شیرازی).....
۳۴۰	نداشت، نداشت (روایت فم تفرش).....
۳۴۱	کک به تنور (روایت کاشانی).....
۳۴۲	مُوش دُم بریده (روایت مشهدی).....
۳۴۴	ای طرف چا ورجستم (روایت همدانی).....
۳۴۵	رفتم به باغ پسته (روایت گرمساری).....
۳۴۷	متلک‌ها
۳۴۹	حکایات تمثیلی
۳۴۹	قوز بالا قوز.....
۳۵۰	چاه کن در ته چاه است.....
۳۵۱	دُم روباه از زرنگی در تله است.....
۳۵۲	تخم مرغ دزد شتر دزد می شود.....
۳۵۳	یک بام و دو هوا.....
۳۵۳	تا مرا دُم، تو را پسر یاد است.....
۳۵۴	گربه را پای حجله کشتن.....
۳۵۴	این ستون تا آن ستون یک فرجه.....
۳۵۵	خدا از سلطان محمود بالاتر است.....
۳۵۶	استخوان لای زخم.....
۳۵۷	خطا کرد در بلخ آهنگری.....
۳۵۸	آش نخورده و دهن سوخته.....
۳۵۸	نه خانی آمده نه خانی رفته.....
۳۵۹	با توکل زانوی اشتر ببند.....
۳۵۹	شیر بی دُم و سر و اشکم که دید؟.....

۳۶۰	 هذا ايضا من بركة البرامكة
۳۶۰	 نعلش تعزیه
۳۶۰	 نخ را کشیدند، نخش را کشیدند
۳۶۱	 هر شب پلو، هر روز پلو، هر شب مرغ هر روز مرغ آخرش صد تومان
۳۶۱	 من نوکر سلطانم بادنجان باد دارد بلی، ندارد بلی
۳۶۲	 من نادر قلی‌ام و پول می‌خواهم
۳۶۲	 استاد عَلم - این رنگ به عَلم نبود
۳۶۳	 باز هم خطش
۳۶۳	 ببخشید کُتک شما را حلاج خورد
۳۶۳	 حساب منفعت‌هایش را می‌کند
۳۶۴	 در خانه آرد نماند
۳۶۴	 بمیر و بَدَم
۳۶۵	 حالا هم نوبت رقاصی من است
۳۶۵	 خرک سیاه بر در است
۳۶۶	 دیگ ملانصرالدین است
۳۶۶	 کفش‌ها را هم امام جعفر صادق(ع) فرموده خودت نگاه‌داری
۳۶۷	 رفیقم هم سوخت
۳۶۸	 شب‌خیز باش تا کام روا باشی
۳۶۸	 ما خیک پنیر را رها کردیم، خیک پنیر ما را رها نمی‌کند
۳۶۸	 کفشها را می‌جوری
۳۶۹	 کلاغ امساله است
۳۶۹	 نیمه غاز بابام را می‌خواهم
۳۷۱	 بین همه پیامبرها، جرجیس را انتخاب کرده
۳۷۲	 دو قورت و نیمش باقی مانده
۳۷۴	 با آب حمام، دوست می‌گیرد
۳۷۵	 آتش بیار معرکه
۳۷۶	 اگر برای من آب نداشته باشد برای تو که نان دارد
۳۷۸	 بشنو و باور نکن
۳۷۹	 سنگ کسی را به سینه‌زدن
۳۸۳	 نان اینجا، آب اینجا، کجا روم به ز اینجا؟

۳۸۳	دسته گُل به آب دادن.....
۳۸۵	برای یک دستمال، قِصَرِیه را آتش زدن.....
۳۸۵	آخر به دستی [یا نَرَسی] ملخک!.....
۳۸۹	آستین نو بخورِپلو [یا پُلُو بخور]!.....
۳۹۰	آسیاب به خون گشتن.....
۳۹۱	از صَنار آتش طاقه شالِ ترمه در نمی آید!.....
۳۹۱	با دستخطِ [یا فرمانِ] خلیفه آمدن.....
۳۹۱	با کیشی آمدن و با فیشی رفتن!.....
۳۹۲	آن قاطرِ چَموشِ لَکَدَزَن از آنِ من.....
۳۹۳	تو آوازت را بخوان، نوبت رقص من هم می رسد!.....
۳۹۴	آواز توی حَمّام!.....
۳۹۷	اشعار و ترانه های عامیانه.....
۳۹۷	اشعار و ترانه های بازی و سرگرمی.....
۳۹۷	یخ.....
۳۹۷	بهار.....
۳۹۷	مُرغک.....
۳۹۸	سروده ملک الشعرا صبا.....
۳۹۹	شعر دیگر.....
۳۹۹	آی قصّه قصّه قصّه!.....
۳۹۹	بازی و ترانه آفتاب.....
۳۹۹	آفتاب مهتاب چه رنگه؟.....
۴۰۰	خورشیدخانم.....
۴۰۰	مُرغ زرد پاکوتاه.....
۴۰۱	شادمانه ها.....
۴۰۱	مبارک باد.....
۴۰۲	بختیاری.....
۴۰۳	از شادمانه های نهانندی.....
۴۰۴	آهنگ محلی نهانندی.....
۴۰۶	عاشقانه ها.....
۴۰۶	خراسان.....

۴۰۷	کَهِگِلیوِیه و بویراحمد
۴۰۷	سارِبوئی (ترانه یزدی)
۴۰۸	بِزَران (ترانه لرستانی)
۴۰۸	ترانه‌های شمال - تالشی
۴۱۱	ترانه‌های شمال - گیلکی
۴۱۱	ترانه‌های شمال - مازندرانی
۴۱۲	دوبیتی‌هایی از باباطاهر
۴۱۵	شعری به لهجه نهاوندی از شاطر اصغر، شاعر قرن سیزدهم
۴۱۶	ترانه کرمانی
۴۱۷	ترانه کُردی کردستان
۴۱۷	ترانه شوشتری
۴۱۷	ترانه بابل
۴۱۸	ترانه آستارا
۴۱۸	ترانه سارا
۴۱۹	ترانه‌های مراسم گوناگون
۴۱۹	اسفند دود کردن
۴۱۹	طلب باران
۴۲۰	بند آمدن باران
۴۲۰	مراسم گایشله نازو (گایشله انداختن)
۴۲۱	عامو ناوَنی (عمو نهاوندی)
۴۲۷	دَاخِسی مَنه نوای (دا حسین خسته نباشی)
۴۳۲	ترانه سمَنوپزان
۴۳۲	شیردوشی
۴۳۳	ترانه شب چله
۴۳۳	ترانه دعای هنگام عقد
۴۳۳	ترانه‌های جشن سده
۴۳۴	ترانه سیزده به در
۴۳۵	ترانه جشن نوزاد
۴۳۷	ترانه نوازش پسر
۴۳۸	ترانه نوازش دختر

۴۳۸	چهارشنبه سوری
۴۴۲	بیک‌های نوروزی
۴۴۳	ترانه‌های نوروزی
۴۴۳	نوروزخوانی (۱)
۴۴۴	نوروزخوانی (۲)
۴۴۴	نوروزخوانی برای گرفتن عیدی (خطاب به پدر)
۴۴۵	عیدی گرفتن در مسجد سلیمان
۴۴۵	نوروزخوانی و عیدی گرفتن در اصفهان
۴۴۵	ترانه ترکمنی
۴۴۶	ترانه معروف نبی در آذربایجان
۴۴۷	ترانه بلوچی
۴۴۷	ترانه بستک (هرمزگان)
۴۴۷	ترانه‌های قالیبافی
۴۴۸	ترانه شالیزار
۴۴۹	اشعار حماسی
۴۴۹	رستم و اسفندیار
۴۵۳	اشعار و ترانه‌های اجتماعی - سیاسی
۴۵۳	تصنیفی از براون
۴۵۴	بازم صدای نی می‌آد
۴۵۶	میرزا کوچک‌خان (ترانه گیلکی)
۴۵۷	دالغا (ترانه آذری)
۴۵۸	عمواوغلو (ترانه آذری)
۴۵۸	ترانه اعتراض شازده خانم
۴۵۹	گاری امیرزاده کو؟
۴۶۱	لیلی لیلی جانم
۴۶۶	تصنیف گرانی
۴۶۸	شعرگرانی پیاز
۴۶۹	تصنیف‌هایی از عارف
۴۷۵	پس از فتح تهران به دست ملّیون
۴۷۶	سرود ملّی (در دستگاه ماهور)

۴۷۷	مُزغ سحر (در دستگاه ماهور)
۴۷۸	اشعار و ترانه‌های فولکلوریک (از نوپردازان)
۴۷۸	بُزک نمیر بهار میاد
۴۸۰	بچه به هوش اومده
۴۸۱	بهار
۴۸۱	ای بچه‌های پاپتی
۴۸۲	اشعار به لهجه محلی
۴۸۲	بهشت خدا
۴۸۴	قصه دخترای ننه دریا
۴۹۲	پریا
۴۹۹	بارون
۵۰۱	شبانہ
۵۰۲	به علی گفت مادرش روزی
۵۰۵	قصه مردی که لب نداشت
۵۱۴	سوغ سروده‌ها (اشعار رثایی)
۵۱۴	تضمین غزلی از سعدی در مصائب اهل بیت (ع)
۵۱۶	درس آزادی
۵۱۶	عقل و عشق
۵۱۸	حافظ این غزل را در رثای فرزندش سروده است
۵۱۹	یاد آر ز شمع مرده یاد آر!
۵۲۱	قصیده ترنم المصاب
۵۲۵	لطایف
۵۲۵	چند لطیفه از ملا نصرالدین
۵۲۶	سی لطیفه از عبید زاکانی
۵۳۱	چیستان
۵۴۵	لالایی‌ها
۵۶۹	ضرب‌المثل‌ها
۵۶۹	چند ضرب‌المثل
۵۷۳	ضرب‌المثل‌های مشهور
۵۹۲	چند ضرب‌المثلِ نهاوندی

۵۹۴	رازِ سی مثل.....
۶۰۷	امثال و حکم حافظانه.....
۶۶۱	منابع.....

مقدمه

از آنجا که ادبیات عامیانه از فرهنگ مردم^۱ نشأت گرفته و بر فرهنگ مردم تکیه دارد - که این دو را بعضاً مترادف یکدیگر به کار گرفته‌اند^۲ - ترجمان آداب و رسوم، هویت، ارزشها و باورهای مردمی است و بن‌مایه ادبیات کنونی ماست؛ از موضوعات بسیار با اهمیت، پرمحتوا، ارزشمند و بیش از همه به لحاظ عام بودنش پرجاذبه و قابل بررسی است. برای نسل جوان امروز ما سخن گفتن از این گونه ادبیات؛ بالاخص قصه‌ها و حکایات و مثل‌ها و... که توسط بزرگترها - در گذشته‌های نه چندان دور - در مهمانی‌ها و شب‌نشینی‌ها گفته و یا خوانده می‌شد و یا قصه‌گویی و قصه‌خوانی که توسط پدربزرگها و مادربزرگها صورت می‌گرفت؛ بیگانه می‌نماید. هنگامی که از شاهنامه‌خوانی در مجالس و میهمانی‌ها - به ویژه شبهای زمستانی - توسط افرادی باسواد سخن به میان می‌آید و یا نقل این گونه داستانها که به صورت نمایش گونه در قهوه‌خانه‌ها توسط نقالان انجام می‌گرفت، برای نوجوانان و جوانان این نسل بدیع و

1. Folklore

۲. امروزه واژه «ادبیات» جدای از معنی اخص خود کاربرد وسیع‌تری نیز پیدا نموده که می‌شود از آن تعبیر «فرهنگ» نمود مانند:

ادبیات گفتمان، ادبیات داد و ستد، ادبیات سیاسی، ادبیات آداب و معاشرت که به ترتیب فرهنگ گفتمان، فرهنگ داد و ستد، فرهنگ سیاسی، فرهنگ آداب و معاشرت مستفاد می‌شود.

مایه تعجب و در عین حال جالب و جاذب است.

طفل امروز در حسرت زمزمه‌ها و لالایی‌های مادرانه‌ای است که زمانی مایه آرامش روح و روانِ کودکان بود و جامِ جانشان از خوابی خوش و شیرین لبریز می‌گشت؛ نه تنها لالایی‌ها، بلکه آهنگ و آوای قلبِ مادر نیز گوشِ جانشان را نمی‌نوازد.^۱

با این توصیف باید گفت: که ادبیات عامیانه به آن شکل و فرم؛ امروزه جایگاه خود را از دست داده است و می‌توان اذعان نمود، کم‌رنگ شده است. سؤالی که امروز مطرح است و ذهن جویای هر پرسشگر را به خود معطوف می‌دارد، این است که چرا و چگونه نظام اجتماعی و به تبع آن خانواده این چنین تغییر و تحول پیدا کرد که دیگر از آن آداب و رسوم جز خاطره‌ای در اذهان بزرگترها باقی نمانده است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان به عوامل متعددی اشاره نمود:

در گذشته‌های نسبتاً دور، کسب علم و دانش محدود بود و برای همه مردم میسر نبود و شاید برای عموم به صورت یک ضرورت مطرح نبود، تنها عده معدودی به دنبال علم و دانش بودند و از نعمت سواد برخوردار؛ و دانش‌آموختگان مکتب‌خانه‌ها بودند که به مناسبت‌ها و بی‌مناسبت‌ها در مجالس و محافل به شعرخوانی و قصه‌گویی و قصه‌خوانی می‌پرداختند و حتی جهت نوشتن نامه‌ها و حسب‌الحالها و عریضه‌ها به آنها رجوع می‌نمودند.

لطف و صفای این‌گونه مجالس - قصه‌خوانی و قصه‌گویی - و این‌گونه جمع‌شدنها به حدی بود که جدای از جنبه‌های تعلیمی و تربیتی و تفریحی به نوعی برای آنان تقویت روحی و روانی محسوب می‌شد به ویژه به دنبال داستان‌خوانی و گفتن قصه یا ضرب‌المثل و خواندن اشعار و بیان چیستان و لطیفه‌ها؛ غبار خستگی‌های ناشی از کار روزانه از چهره جانشان زدوده می‌گشت و دل خوش می‌داشتند و در این هم‌نشینی‌ها و شب‌نشینی‌ها بود که از گرفتاری‌ها و مشکلات یکدیگر باخبر می‌گشتند و به نوعی تکیه‌گاه یکدیگر بودند و در غم و شادی هم شریک می‌شدند و به قول معروف از دل هم باخبر می‌گشتند.

در این‌گونه میهمانی‌ها، کوچک‌ترها با آداب و رسوم اجتماعی آشنا می‌شدند و

۱. زیرا با جایگزین شدن شیر خشک به جای شیر مادر، ارتباط طفل با سینه مادر قطع شده است.

از تجارب بزرگ‌ترها بهره‌مند می‌گشتند. در عین حال روند تقلید و تکرار کوچک‌ترها از بزرگ‌ترها در زمینه آداب و رسوم و رفتارهای اجتماعی بر نظام خانواده حاکم بود و زندگی به صورت نسبتاً یکنواخت و موروثی در خانواده‌ها جریان داشت؛ حتی در زمینه مشاغل و حِرَف؛ فرزندان بیشتر مشاغل پدران خود را با همان سبک و سیاق دنبال می‌نمودند لذا فرآیند توسعه و پیشرفت به کندی انجام می‌گرفت.

تأسیس مدارس، گسترش و توسعه آنها را باید نقطه عطفی در روند تغییر و تحوّل دانست. حضور فراگیر و گسترده کودکان و نوجوانان در این‌گونه مدارس و آشنایی با علوم جدید و مختلف و نهادینه شدن علم‌آموزی؛ شمولیت و عمومیت آن در جامعه؛ همه و همه باعث شد که تحصیل دانش و کسب علم یک امر طبیعی و به عنوان یک تکلیف تلقی شود. همپای تأسیس مدارس، نشر کتابهای درسی؛ نشر و گسترش کتابهای قصه و داستان در مقاطع مختلف سنی برای کودکان و نوجوانان، در کم‌رنگ کردن قصه‌خوانی و قصه‌گویی به شکل سنتی تأثیر فراوانی داشت. و در این راستا رسانه فراگیری به نام رادیو جدای از خبررسانی، نقش قصه‌گویی را ایفا می‌نمود و این امر با تلاش و کوشش افرادی با ذوق و علاقه‌مند به فرهنگ و ادب ایران‌زمین انجام می‌گرفت، با گفتن «بچه‌ها سلام» از رادیو نه تنها بچه‌ها بلکه بزرگ‌ترها را نیز به پای قصه‌گویی می‌نشانند هرچند که تعاملی یکسویه بود و نه به داشتن آن اندازه احساسات و عواطفی که پدربزرگها و مادربزرگها در گذشته نقش‌گذار آن بودند. لذا تا حدودی آن خلأ را پر نمودند و به تبع آن تلویزیون و امواج ماهواره‌ای و اینترنت و... دامنه آموزه‌های نسل کنونی را در این زمینه گسترش داده است.

تفکر علمی متکی و مبنی بر عقلانیت که براساس روابط علت و معلولی در پدیده‌های عالم استوار است، خود نیز در این زمینه تأثیر به‌سزایی داشته است. «گاه اتفاق می‌افتد که بعضی افسانه‌ها، مدّتهای مدید پیر نمی‌شوند، مع‌هذا این ثبات و دوام روزی، خواه به علت فرسودگی قوه مغناطیسی و ربایش اولیه، خواه به دلیل آنکه کشفی تاریخی یا علمی پاره‌ای مسائل را به صورت غیرمنتظره روشن می‌کند و سرباهای دیرین را زایل می‌سازد، درهم می‌شکند و فرو می‌ریزد».^۱ تفکرات علمی و در تعاقب آن کشف‌های

علمی سبب شد که تفکرات غیر علمی آمیخته با خرافات آرام آرام از ذهن بخش وسیع و قابل ملاحظه‌ای از جامعه پاک شود و اصلاحاتی در پندارها و کردارها به وجود آید و تا اندازه‌ای سنت‌ها پیرایش شوند.

دیگر، هنگام ماه‌گرفتگی و یا خورشیدگرفتگی خود را ملزم نمی‌دانند که بر ظروف مسی بکوبند و سروصدا ایجاد کنند - چه پیشینیان اعتقاد داشتند که موجودات خارق‌العاده‌ای چون غول و یا نَره دیو با چنگال خود گلوی ماه یا خورشید را گرفته و می‌فشارد و نمی‌گذارد نور آنها به زمین برسد و باید با ایجاد سروصدا به وسیله ظروف فلزی، اعصاب او را به هم بریزند تا چنگالش را وا کند و در باور آنان، این پدیده‌ها یعنی ماه‌گرفتگی و خورشیدگرفتگی نشانه جنگ یا گرانی و یا نشانه آمدن سیل و یا شیوع بیماری بود - آموخته‌اند که ماه‌گرفتگی، خسوف، یا خورشیدگرفتگی، کسوف، یک پدیده و فنومن^۱ علمی است که از یک رابطه علت و معلولی برخوردارند. یعنی: اگر زمین بین خورشید و ماه قرار بگیرد؛ خسوف و یا اگر ماه بین خورشید و زمین قرار بگیرد؛ کسوف به وجود می‌آید و این پدیده‌ها ارتباطی به جنگ یا گرانی و بی‌نانی و یا آمدن سیل و شیوع مریضی ندارد و این حوادث و رویدادها خود معلول علت‌های دیگری هستند. انسان عصر خرد دیگر آسمان را بر روی شانه‌های غول اطلس نمی‌بیند - «در اساطیر یونان، اطلس غولی است که آسمان را نگه می‌دارد تا روی زمین سقوط نکند؛ او را با کوه اطلس در آفریقا یکی دانسته‌اند و در افسانه‌ای آمده که وقتی پرسئوس کله گرگن را به او نشان داد، او به سنگ بدل شد. نام اطلس در ابتدا برای مجموعه‌ای از نقشه‌های ساخته مرکاتور در سال ۱۵۹۵ به کار رفت. در این مجموعه، تصویر او را نشان داده‌اند که کره زمین را بر شانه‌های غول‌پیکر خود نگه می‌دارد؛ بعضی از القاب اطلس، او را با هرکول پیوند می‌دهد».^۲ بجاست سخن تعریض گونه و طنزآمیز پیر فرزانه و خردمند را در این باره از زبان مارک ای. نوتورنو بشنویم:

«روزی روزگاری محصلی جدی و جوان از پیر دانا و عاقلی پرسید که چه چیزی باعث نگه داشتن زمین در جایش شده و مانع از سقوط آن از آسمان می‌شود. پیر دانا پاسخ داد که استقرار زمین در جای خود به دلیل آن است که بر روی شانه‌های

1. Phenomenon

۲. دانشنامه اساطیر جهان، ص ۳۲۱.

اطلس^۱ قرار دارد. سائل متقاعد نشد و از دانا پرسید که چه چیزی اطلس را در جای خود نگه می‌دارد و مانع سقوط او می‌شود. دانا لحظه‌ای فکر کرد و گفت که از آنجا که اطلس بر پشت لاک‌پشتی بزرگ ایستاده در جای خود قرار دارد. دانشجو از این جواب کمتر متقاعد شد و پرسید که چه چیزی باعث نگهداری لاک‌پشت بزرگ در جای خود و ممانعت از سقوط او می‌گردد. پیر دانا با چشمانش سائل را می‌خکوب کرد و به آهستگی و متانت گفت، از آنجا که لاک‌پشت بر پشت فیل بزرگی قرار دارد سر جایش قرار دارد. زمانی که سائل از پیر دانا خواست بپرسد که چه چیزی فیل را در جایش نگه داشته و از سقوط او جلوگیری می‌کند، مرد دانا دستش را بلند کرده و مانع پرسش او شد و گفت که «خودت را به زحمت نینداز، از آنجا به پایین دیگر همه‌اش فیل است.»^۲

امروزه افسانه‌ها و رمانس‌ها (حکایات افسانه‌وار) به علت عدم این گونه روابط - علی - به‌رغم داشتن جاذبه و کشش فراوان - اگر نگوئیم برای کودکان و نوجوانان برای جوانان و بزرگسالان - با دنیای واقعی آنها بیگانه و غیرقابل پذیرش است؛ به عوض ادبیات واقع‌گرایانه - رئالیستی^۳ - ادبیاتی است که با دنیای فعلی آنها سروکار دارد. داستان و قصه‌هایی است که به او و مردمان عصر او مربوط می‌شود؛ ترجمان دردها و رنجها و خوشی‌ها و ناخوشی‌های نسل اوست.

لازم به ذکر است، در اینجا اگر از افسانه‌ها و حکایات افسانه‌ای سخن به میان می‌آید منظور «اسطوره»ها نیست. اگرچه اسطوره - میث^۴ - را افسانه گفته‌اند. اسطوره‌های محض بیانگر وجود خدایان و رب‌النوع‌هایی هستند که از دید انسان بدوی به نحوی در پیدایی و خلق جهان و جهانیان نقش داشته‌اند و در «جوامعی که اسطوره در آنها دست‌کم تا زمانهای اخیر زنده بود؛ مشخص کرده که اسطوره در نزد انسان «بدوی» به معنی یک داستان راستین است و از این گذشته، داستانی است که

۱. تیتانی که به دلیل نقشش در شورش تیتانها علیه خدایان مجبور به نگهداشتن آسمان توسط سر و دستان خود گردید. (مترجم: دکتر مصطفی یونسی)

۲. جامعه باز پوپر پس از پنجاه سال، ص ۸۰.

همچون گنجینه‌ای بسیار ارزشمند جلوه می‌کند، چون مقدس، نمونه‌وار و معنی‌دار است.^۱ بنابراین: «می‌توان گفت که در هر موردی که ما به یک سنت زنده دسترسی داریم، هر اسطوره می‌گوید که چگونه چیزها پدید آمده است. آن «چیز» ممکن است جهان یا انسان یا گونه‌ای حیوان یا یک نهاد اجتماعی باشد. پس اسطوره همیشه متضمن یک آفرینش است؛ و می‌گوید که چگونه چیزی به وجود آمده و بودن آغازیده است.»^۲

اما غرض از «افسانه»ها و «رمانس»ها آن دسته از ادبیات داستانی است که شخصیت‌های داستان غیرزمینی و محیرالعقول هستند همچون دیو، غول و اژدها... این‌گونه داستانها به انضمام حکایات واقعی نه تنها سرگذشت پیشینیان اعم از خوشی‌ها و ناخوشی و رنجها و دردها و جدالها و ستیزها بلکه بیانگر آداب و رسوم و سنت‌هایی است که با آن زیسته‌اند.

اگر در عصر کنونی سخن از ادبیات واقع‌گرایانه به میان می‌آوریم بدین معنی نیست که اسطوره‌سازی و پرداختن به داستانهای اساطیری متوقف شده است؛ چه «اسطوره»ها حقایقی هستند که پاسخی به نیاز بشر در پهنه گیتی بوده است و واقعیت‌ها براساس ذهنیات و تخیلات بشر شکل گرفته و می‌گیرد. «در ادبیات بیش از هنرهای دیگر علیه زمان تاریخی و آرزوی دستیابی به نظم‌های دنیوی که ما را محکوم به کار و زندگی می‌کنند طغیان شده است. اگر روزی فرا رسد که زمان شخصی و تاریخی فرد برتر شده و در زمانی «شگفت» جذبه‌آمیز یا تخیلی فرو رود، فرد کاملاً آزاد خواهد شد. مادام که این حالت کاملاً پا برجا باشد، می‌توان گفت که انسان جدید نیز به حفظ «رفتار افسانه‌ای» کوشاست.^۳

بشر به لحاظ نهاد و طبیعتش که کمال‌جو و توسعه‌طلب می‌باشد، نمی‌تواند در وضع موجود، متوقف باشد، بنابراین اندیشیدن به وضع مطلوب، ذهن خیال‌پرداز و سیال او را به فضای ماورای واقعیت سوق می‌دهد و او را به ساختن افسانه وادار می‌سازد. اما آنچه مهم است، شکل و محتوا در افسانه‌های جدید است که وجوه افتراق

۱. دانشنامه اساطیر جهان، ص ۱۶.

۲. همان.

۳. افسانه و واقعیت، ص ۱۶۴.

با افسانه‌های کهن می‌باشد.

نکته اساسی و بارز در افسانه‌های جدید خلق انسانهای قدرتمند با برخورداری از پتانسیل‌های فوق‌العاده با بهره‌وری از علم و تکنیک در مقابل حوادث، اتفاقات و مشکلات حال و آتی است؛ افسانه‌هایی جهت تسخیر کرات و سیارات؛ به خلق سوپرمن دست می‌زند؛ جنگ ستارگان می‌سازد؛ گودزیلا را به صحنه نمایش می‌آورد و «بالاخره افسانه انسان برتر، آرزوهای نهفته انسان جدیدی را که خواب یک روز «فرد استثنایی» و «قهرمان» شدن را می‌بیند، برمی‌آورد. هرچند می‌داند که مخلوقی سقوط کرده و محدود است.^۱ باید اذعان نمود که سقوط انسان یا «مخلوق سقوط کرده» قبل از آنکه معلول قوای طبیعی و کیهانی باشد معلول موجودی است به نام «انسان»؛ و به قول «هابس»:^۲ «انسان گرگ انسان است». و می‌توان گفت در عصر جدید قدرتهای زمینی جانشین رب‌النوعهای آسمانی گشته‌اند و نهایتاً قرنی که گذشت و قرنی که پیش‌روی ما قرار دارد به یک تعبیر، قرن نوسازی و تجدید حیات اسطوره‌هاست. مهم‌ترین اسطوره‌ای که در این قرن در برابر بشریت قرار دارد، اسطوره قدرت است. پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی... هر یک در معرض اسطوره شدن قرار دارند، اما قدرت در معرض هیچ اسطوره‌ای قرار ندارد، زیرا خود به منزله یک اسطوره مسلط و مسلم در حیات بشر حضور دارد. قدرت چیزی نیست که به اسطوره تبدیل شود، خود یک اسطوره کامل و مسلط است.^۳

و اما مؤلفه مهم و مؤثر دیگر در این تغییر؛ گسترش و توسعه وسایل ارتباط جمعی و تبدلات فکری و فرهنگی سریع در دوران معاصر است که بحق عصر اطلاعات نام گرفته؛ در تأثیر و تأثرپذیری فرهنگ‌ها از یکدیگر نقش به‌سزایی را ایفا نموده است و یکی از مؤلفه‌های مؤثر در رشد و آگاهی و دانایی ملت‌ها می‌باشد^۴ بالاخص در نیم قرن گذشته که در نسل‌های پیشین به کندی انجام می‌گرفت و سبب شد نسل جدید

۱. افسانه و واقعیت، ص ۱۵۸.

2. Tomas-Habbs

۳. اسطوره‌های سیاسی، احمد فعال، ص ۱۱۲.

۴. مولوی می‌فرماید:

هر که را افزون خبر جانش فزون	جان نباشد جز خبر در آزمون
از چه زانرو که فزون دارد خبر	جان ما از جان حیوان بیشتر

ایده‌آلها، خواسته‌ها و مطالباتی متفاوت با گذشته‌ها داشته باشد. هر چند عصر تجدد که به قول آلن تورن، به تجلی غلبه عقل‌گرایی شناخته می‌شد. هم اکنون به عصر تجلی افول عقل‌گرایی تبدیل شده است. پیش از این، وضعیت زندگی چنان بود که اگر کسی به عقل و دستاوردهای آن گوش نمی‌سپارد، کار او را دیوانگی می‌شمردند، ولی در دوران معاصر به گونه‌ای است که گوش سپاردن به عقل، عین دیوانگی تلقی می‌شود. آلن تورن اضافه می‌کند، چون جوامع مدرن ظرفیت خود را حول یک محور عقل‌گرا از دست داده‌اند پس «دیگر هیچ‌کس به ندای عقل گوش نمی‌دهد.»^۱

عامل مهم دیگری که روح جمعی را در جامعه تضعیف می‌کند، گسترش روزافزون نظام ماشین‌ساز می‌باشد و جایگزینی آن به جای انسان، اتوماسیون، که در الیناسیون و از خودبیگانگی انسان نقش به‌سزایی ایفا نموده است تا آنجا که فرد با فرهنگ و آداب و رسوم خود بیگانه و در آن نظام استحاله و اصطلاحاً ماشین‌زده می‌گردد؛ و می‌شود انسانی تنها و تنها و با احساسی از تنهایی و غربت^۲ به تعبیر بودا «خود جزیره»^۳

۱. هورکهایمر و آدرنو* می‌گویند در این شرایط گسترش نوین، هستی اجتماعی و اقتصادی انسان و عقل و آگاهی شکل دیگری به خود گرفته‌اند. عقل آن گونه که در سنت اندیشه روشنگرانه اروپایی، تا آغاز سده بیستم دیده می‌شد، بر زندگی فردی و اجتماعی آدمیان کنونی مسلط نیست. این عقل نوینی که در شرایط نوین زندگی اجتماعی انسانها پدید آمده است، دیگر عقل به معنای سنتی آن نیست. هورکهایمر این نظریه انتقادی خود را از لحاظ نظریه شناخت، انتقاد از این گونه عقلانیت نوین قرار می‌دهد. در نوشته خود درباره انتقاد از عقل ابزاری چنین آغاز می‌کند: «در اینجا هدف آن است که مفهوم عقلانیت را پژوهش کنیم، که در بنیاد فرهنگ صنعتی کنونی قرار دارد. عقل دیگر در اینجا اصل معنوی ذهنی نیست، بلکه سخن بر سر گونه‌ای کنش ویژه است که هدف آن چیرگی یا تسلط تکنیکی بر طبیعت است.»

... به عقیده اینان، در شرایط گسترش نوین تولید سرمایه‌داری، عقلانیت نوینی به میان می‌آید که ایشان آن را «منطق سلطه بر طبیعت» می‌نامند. این منطق در دو مقوله محدود می‌شود: «عقل ابزاری» و «روشنگری» در برابر آن، کوششی است برای اینکه تضاد میان عقل ابزاری و نتایج آن و تلاش برای آزادسازی انسانها را از این عقل روشن کنند. هورکهایمر، چیرگی بر طبیعت را با بردگی یا چیرگی انسان بر انسان یکی می‌داند و چنان که خودش می‌گوید: «تاریخ تلاش آدمی، برای در زیر یوغ آوردن طبیعت همچنین تاریخ در زیر یوغ آمدن انسان به وسیله انسان است.» [بابایی، پرویز، مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز، ص ۷۲۸]

۲. اسطوره‌های سیاسی، احمد فعال، ص ۳۳۰.

3. Nostalgia

۴. البته نه جزیره‌ای غناء و قوام بلکه جزیره‌ای تنها و تهی.

* هورکهایمر و آدرنو، دو تن از نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت می‌باشند.

و این وضعیت در کشورهای در حال توسعه، جهان سومی، به مراتب بارزتر؛ چه این دوران گذار از نظام سنتی به مدرن، مشکلات تازه و عدیده‌ای ناشی از این تغییرات را برای ملت‌ها به همراه می‌آورد و به میزانی که ورود صنعت و تکنولوژی نُوید انتفاع و تسهیلاتی برای جامعه است و پیشرفت و گامی به جلو محسوب می‌شود، به همان اندازه فرهنگ مردم را دستخوش تغییر و دگرگونی می‌نماید که از تبعات آن، زندگی از شکل سنتی و ساده به شکلی پیچیده و تجملاتی تطور و تحول پیدا می‌کند؛ این چنین زندگی، مردم را به آرزوی دستیابی به رفاه سوق می‌دهد و سبب سلاقی و علاقی جدید و ناهمخوان با سنت‌های وی و بعضاً کاذب بین مردم می‌شود که بین آنها فاصله ایجاد می‌کند و روح جمعی را تضعیف می‌کند و رفتارهای ظاهری و شکل‌گرایی و فخرفروشی و رقابتهای غیر اصولی و ناسالم و چشم و هم‌چشمی، جانشین آداب و رسوم و سنتهای جامعه می‌شود؛ البته مواردی که ذکر نمودیم در نزد ملت‌ها متفاوت است و در نظامهایی که در دوره مدرنیته به سر می‌برند و یا گذار از مدرنیته به پسامدرن می‌باشند، آداب و رسوم و مناسبت‌ها و روابط اجتماعی و خانوادگی، ادبیات خاص خود را دارد که خواسته یا ناخواسته مورد پذیرش آن جوامع می‌باشد و در واقع نهادینه شده است و روح جمعی عمدتاً در قالب تشکلهای و اجتماعات فکری، فرهنگی، هنری و مذهبی و... تجلی پیدا می‌کند. اما همان‌طور که گفته شد در کشورهای در حال توسعه که نظام ماشینی آرام آرام بر آن پنجه می‌افکند با فرهنگ وارداتی خود، آداب و رسوم و سنت‌ها و به‌طور کلی فرهنگ آن جامعه را دستخوش تغییراتی می‌کند و بنیان روح جمعی و قومی و عشیره‌ای آن را سست می‌نماید و «به‌طور کلی تجدد ماشینی امروز و موالید و عوارض آن از قبیل نزدیک شدن راهها، اسکان ایلات و عشایر و ارتباط سریع دیه‌ها و شهرها و رواج وسایل گوناگون «سمعی و بصری» باعث می‌شوند که مردم پس از مدتی بی‌اختیار و بی‌آنکه خود بخواهند یا متوجه باشند، گذشته خود را فراموش کنند و خصوصیات محلی و مختصات آباء و اجدادی خویش را از یاد ببرند و مانند مصنوعات ریختگی و قالب گرفته همگی به یک شکل و یک ریخت درآیند.»^۱

آنچه مطرح شد نه آنکه طرد و یا دفاع از سنت و یا مدرنیته است. بلکه نقد

و بررسی مختصر و بیان علل و دلایلی است که ادبیات عامیانه در شکل و شمایل گذشته‌اش را دستخوش تغییراتی نموده است. آنچه بدیهی و طبیعی است، زندگی بشر رو به تحول و پیشرفت و تکامل است؛ ماشین و صنعت و تکنولوژی و همچنین نقش آنها در زندگی انسانها بخش مهمی از این جریان محسوب می‌شود و هر جامعه در حال توسعه جهت بقا و ماندگاری و پیشرفت و ترقی سعی بر آن دارد که به این مرحله برسد، بنابراین گزیر و گریزی نیست و توقف و سکون وجود ندارد و زندگی همواره در جریان است و در تغییر و به قول هراکلیت: «در یک رودخانه نمی‌توان دوبار شنا کرد.» بدیهی است در عصری که به «عصر انفجار اطلاعات» مشهور است، اخبار و اطلاعات به سرعت منتشر شده و ملت‌ها را چنان تحت‌الشعاع خود قرار داده که دیگر از مرزهای جغرافیایی و بین‌المللی تنها اسمی مانده است؛ در حقیقت ملت‌ها به هم نزدیک شده‌اند و متأثر از هم؛ فرهنگ‌ها به سرعت در معرض تغییر قرار دارند و به تبع آن با گذار زمان ادبیات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردم محسوب می‌شود چه به لحاظ شکلی و چه محتوایی تغییر خواهد کرد.

نکته با اهمیت دیگر اینکه جامعه‌ای تا چه اندازه به آداب و رسوم و سنت‌های آن پایبند باشند به سیاست، اقتصاد و فرهنگ حاکم بر آن جامعه نیز بستگی دارد.

سؤالی که مطرح است، این است که: چگونه بعضی از جوامع که صنعتی هستند و از اقتصاد و تکنولوژی پیشرفته‌ای برخوردارند، با این وجود سنت‌های خود را حفظ نموده‌اند و به فرهنگ مردمی و ملی خود نیز پایبندند و در این مورد کمتر دستخوش تغییرات شده‌اند و با سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی پیشین خود زندگی می‌کنند و بین این دو - سنت و صنعت - پارادوکسی وجود ندارد. دلایل زیادی وجود دارد؛ ولی به نظر باید نکته اساسی و یا شاید دلیل اصلی را در نیرومند بودن سنت‌ها و باورهای مردمی و فرهنگ بومی و ملی دانست که در رگ و ریشه آحاد آن جامعه نفوذ دارد که پیوند و رشته اتصال زندگی اجتماعی آنان گردیده و همچنین تا حدودی، پیراستن فرهنگ مردم - فولکلوریک - از آداب و رسوم دست و پاگیر و بعضاً پرهزینه و زدودن غبار خرافات از چهره سنت‌ها و اعتقادات و باورهای مردمی است.

در عین حال عصری که در آن زندگی می‌کنیم عصر واقعیت‌هاست، عصر خردگرایی و خردورزی است و ادبیات - امروزه - ادبیاتی است که بیشتر با واقعیت‌ها

سروکار دارد، با این توصیف نباید این گونه تصوّر شود که دیگر عصر تحقیق و اندیشیدن به ادبیات عامه سپری شده است. چه گسست از این گونه ادبیات، گسستن از فرهنگ و باور و ارزشهایی است که عامل پیوند ما با پیشینیان می باشد که توأم با ارزشهای دینی، هویت ما را شکل می دهند. هرازچندگاه با مطالعه و پرداختن به آنها ما را از غوغای دنیای پرتلاطم و پر از دغدغه و اضطراب زای آن می رهاند و با دنیای پر از لطف و مهربانی پدربزرگها و مادربزرگها - که عطر صفا و صمیمیت آنها هنوز هوای ذهن ما را معطر نگه داشته است - پیوند می دهد و آشنا می سازد و از دیگر سو ادبیات معاصر را که بر پایه واقعیت هاست بهتر می فهمیم.

هین بگو که ناطقه جو می کند تا به قرنی بعد ما آبی رسد
گرچه هر قرنی سخن آری بود لیک گفت سالفان یاری بود

«مولوی»

سیدوهاب قیاسی